

خاستگاه و سیر تطور جریان ظاهرگرایی اهل سنت در تفسیر قرآن

farzi1395@gmail.com
ghshariati3@gmail.com

محمدباقر فرضی / استادیار پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی

غلام‌محمد شریعتی / دکتری تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۹/۱۰/۲۵

دریافت: ۹۹/۰۳/۰۴

چکیده

جریان ظاهرگرایی از کهن‌ترین جریان‌های فکری در جهان اسلام، به‌ویژه اهل سنت است که تاکنون ابعاد و زوایای آن کمتر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بررسی خاستگاه و سیر تطور ظاهرگرایی در فهم قرآن در میان اهل سنت، موضوع این پژوهش است. در این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع تاریخی، خاستگاه پدیده ظاهرگرایی و سیر تاریخی آن در بین اهل سنت بررسی شده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که ظاهرگرایی در اهل سنت، به‌مثابه یک جریان تأثیرگذار در فهم قرآن و برداشت از کتاب الهی، به دوران پس از پیامبر ﷺ و عصر صحابه بازمی‌گردد که در طی قرون مختلف، در قالب مکاتب گوناگونی مانند اهل اثر، اهل حدیث حنابله، سلفیه و وهابیت، تا عصر حاضر استمرار داشته است. طرفداران این جریان در رویکرد خود، بحث در اطراف برخی از حقایق دینی و عبور از ظواهر کتاب و سنت را بدعت می‌دانند. آنها با نادیده‌گرفتن عقل، نگاهی افراطی به نقل دارند و معتقدند اعتبار و میزان عقل به کتاب و سنت است و با وجود قرآن به استدلال‌های اهل کلام و روش متکلمان نیازی نیست. این رویکرد مبتنی بر اصالت ظاهر کتاب و سنت و کفایت نقل، بر تمام اصول و اندیشه‌های جریان ظاهرگرا حاکم است.

کلیدواژه‌ها: ظاهرگرایی، جریان ظاهرگرایی، اهل سنت، تفسیر قرآن.

کتب نیز رویکرد ظاهرگرایی و ویژگی‌ها و مبانی فکری آنها به اجمال مورد بررسی قرار گرفته، که به مهم‌ترین این آثار اشاره می‌کنیم: کتاب‌های *تاریخ اهل‌الظاهر* (سیدعبدالهادی، ۲۰۱۴)؛ این کتاب هرچند به تاریخ اهل ظاهر پرداخته است؛ با این وجود به دلیل عدم بررسی سیر تطور ظاهرگرایی، متمایز از پژوهش حاضر است.

درآمدی بر مبانی و روش‌های جریان‌های ظاهرگرا (مظفر، ۱۳۹۳)؛ این اثر با پژوهش حاضر در محتوا تفاوت دارد؛ به دلیل اینکه هدف مقاله حاضر بررسی سیر تاریخی ظاهرگرایی است که در کتاب مزبور دیده نمی‌شود.

مقاله‌های «شبهات ظاهرگرایان در فهم قرآن» (اسعدی، ۱۳۸۲ الف)؛ محتوای پژوهش حاضر متمایز از مباحث طرح‌شده در این مقاله است.

«ریشه‌یابی رویکرد ظاهرگرایانه در فهم قرآن» (اسعدی، ۱۳۸۲ ب)؛ این مقاله به دلیل بررسی ریشه‌های ظاهرگرایی با محتوای پژوهش حاضر هم‌پوشانی ندارد.

«ریشه‌های ظاهرگرایی» (علیقلی، ۱۳۷۶)؛ «بررسی علل و ریشه‌های ظاهرگرایی در فهم قرآن» (چوپانی، ۱۳۹۱)؛ دو مقاله نیز در باب ریشه‌های ظاهرگرایی مطالب خوبی ارائه داده‌اند؛ اما به لحاظ محتوا با این اثر هم‌پوشانی ندارند.

«بررسی انتقادی ظاهرگروی سلفیان در تفسیر مشابیهات صفات» (اسعدی، ۱۳۸۷)؛ این مقاله اگرچه از محتوا و مطالب خوب و ارزشمندی برخوردار است؛ اما به لحاظ موضوعی و محتوایی با هدف این پژوهش متمایز است.

آثار علمی دیگری وجود دارد که به صورت متفرقه و یا در قالب مطالب دیگر به ظاهرگرایی اشاره کرده‌اند که به دلیل اطلاع تحقیق از بیان آنها خودداری می‌شود. اما آنچه این پژوهش را از آثار دیگر تفکیک می‌سازد، بررسی مسئله خاستگاه و سیر تطورهای ظاهرگرایی است که در آثار دیگر این موضوع انجام نشده است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. جریان

جریان در لغت به حرکت درآمدن، روان شدن آب، فرایند، حادثه و رویداد، واقع شدن امر، گردش و دست به دست شدن پول، معنا شده است (معین، ۱۳۶۳؛ دهخدا، ۱۳۹۳؛ عمید، بی‌تا، ذیل واژه جریان)؛ و در

فهم و برداشت از قرآن در طول تاریخ تفسیر، شاهد سه تفکر و جریان عمده بوده که هر کدام به نوبه خود تأثیرات مهمی برحوزه اندیشه اسلامی گذاشته‌اند.

نخستین رویکرد، تأویل‌گرایی گسترده است که در آن قواعد اولیه لغوی و زبان‌شناسانه در فهم قرآن نادیده گرفته می‌شود. این رویکرد با روح کلی شریعت و اصول و قواعد تفسیر و مبانی مسلم ادبیات عرب منافات دارد. نمونه‌ای از این انحرفات تفسیری، تأویل‌هایی است که در آثار «صوفیه» و «باطنیه» از آیات قرآن ارائه شده است.

رویکرد دوم تفکر ظاهرگرایی در فهم قرآن است. این جریان، هرگونه تعمق، تدبر و اندیشه عقلی را در معانی کتاب و سنت منع کرده و هرگونه بحث در اطراف حقایق دینی و عبور از ظواهر کتاب و سنت را بدعت دانسته‌اند.

رویکرد سوم، رویکرد جامع‌نگر در فهم قرآن است، بسیاری از مفسران و قرآن‌پژوهان شیعی و بخشی از اهل سنت متمایل به جریان‌های عقلی متقدم و متأخر، مانند جریان معتزله و نومعتزله و مفسران اجتهادی مانند سیدقطب و محمد عبده و... صاحبان این نوع تفکر هستند، با این تفاوت که این دسته از مفسران نیز به طیف‌های متعدد قابل تقسیم‌اند و رویکرد هر کدام نسبت به منبعیت عقل و نقل با یکدیگر تفاوت دارد. پژوهش حاضر در نظر دارد خاستگاه و سیر تطور جریان‌های ظاهرگرا را که در مکتب اهل سنت ظهور پیدا کرده‌اند، مورد تحقیق و بررسی قرار دهد.

ضرورت این پژوهش از این حیث قابل اثبات است که اولاً، جریان ظاهرگرایی بخصوص در حوزه تفسیر قرآن در میان برادران اهل سنت تحولات گوناگونی را در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود تجربه کرده و پیامدهای ناگواری را به همراه داشته است. اما چگونگی زایش، مبانی انحرفاتی و تطورات تاریخی این جریان، به درستی مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. بنابراین لازم است پژوهشی در این راستا صورت بگیرد؛ چراکه شناخت دقیق خاستگاه و تطورات تاریخی این جریان می‌تواند راه را برای پایان دادن به تصلب و انجماد در ظواهر، به‌ویژه در حوزه فهم و تفسیر قرآن کریم و اتخاذ رویکردی منطقی جهت بهره‌مندی از منابع اصیل اسلامی و دوری از تکفیر، و جنگ‌افروزی در میان امت اسلامی هموار کند.

به لحاظ پیشینه، درباره ظاهرگرایی تا آنجا که بررسی شد دو اثر مستقل پژوهشی تدوین و چند مقاله منتشر شده و البته در برخی از

این موضوع مستثنا نیست؛ جریانی که هم‌اکنون طیف عظیمی از اهل سنت، به شکلی به این دیدگاه گرایش دارند. در این مقاله به بررسی جریان ظاهرگرایی، در تفکر کسانی پرداخته می‌شود که به‌طور کلی در تاریخ اندیشه اسلامی با عنوان اهل سنت مشهورند؛ اما در باره اینکه صاحبان این نگرش چه کسانی هستند، و چه تاریخی را از شکل‌گیری تاکنون سیر کرده، نکته‌ای است که در ادامه این پژوهش در حد توان نویسنده روشن خواهد شد.

۳. قرن اول. خاستگاه و شکل‌گیری ظاهرگرایی

گرچه برخی از نویسندگان، ریشه این تفکر را به عصر رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد و در این زمینه، رفتار دسته‌ای از صحابه بعد از جنگ احزاب را مهم‌ترین نمونه تفکر ظاهرگرایی می‌دانند که مورد اعتراض پیامبر ﷺ قرار نگرفته و اندیشه ظاهرگرایی را مورد تأیید پیامبر ﷺ می‌دانند (مقریزی، ۱۴۲۲ق، ج ۸، ص ۳۷۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۱۷؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵؛ سیدعبدالهادی، ۲۰۱۴، ص ۱۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۱۷). با این همه، پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهد که البته سطحی‌نگری در فهم قرآن و سنت در زمان رسول خدا ﷺ وجود داشته است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۰۵) و با بیان ایشان در موارد مقتضی، مشکل برطرف می‌شد. اما ظاهرگرایی به معنای خاص که به نصوص قرآن و سنت فرامی‌خواند و نفی حجیت عقل در فرض تعارض با نقل، و مخالفت با تأویل و انکار مجاز پس از دوران پیامبر ﷺ و در عصر صحابه به صورت محدود، آشکار گردید (امین، ۱۹۹۶، ص ۲۴۳). عمر بن خطاب، ابوهریره، ابن عمر، کعب‌الاحبار و وهب بن منبه از جمله شاخص‌ترین افرادی هستند که از رویکرد ظاهرگرایی، به‌ویژه در فهم آیات مربوط به صفات خیریه بهره می‌بردند (ابن ابی‌یعلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۴؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۱). از این‌رو، تشبیه و تجسیم که عقاید انحرافی وارداتی از یهودیت بود، برای نخستین بار در میان اهل حدیث و در زمان خلیفه دوم رواج یافت، دلیل این امر نیز تأثیرپذیری روایت‌گرانی همچون ابوهریره، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و... از عالمان یهودی همچون کعب‌الاحبار و وهب بن منبه بود که باعث شد این جریان فکری در طول خلافت عمر و عثمان و بعد در عهد معاویه و سایر خلفای بنی‌امیه تا خلافت بنی‌عباس امتداد پیدا کند (عسکری، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۵۲؛ سبحانی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۵۵).

اصطلاح به یک حرکت فکری اطلاق می‌شود که بازخورد عملی و اجتماعی پیدا کرده و بخشی از فرهنگ یک جامعه را درگیر می‌کند؛ مانند بسیاری از جریانات فرهنگی و سیاسی جهان معاصر که در بستر مشترک و هدف مشترک به یک پدیده اجتماعی مبدل شده‌اند.

۲-۱. جریان ظاهرگرایی

اصطلاح ظاهرگرایی روشی در چگونگی فهم قرآن و برداشت از آیات الهی است و مقصود از آن، تعبد و تقید خواننده و مفسر به ظاهر آیات قرآن است. ظاهرگرایان اصل را بر معنی ظاهری می‌دانند و از هرگونه تأویل عقلی و منطقی آیات الهی اجتناب می‌کنند. ظاهرگرایی در دو ساحت قابل طرح است:

الف) معنای ظاهری در برابر معنای تأویلی؛ ب) معنای حقیقی در مقابل معنای مجازی.

ظاهرگرایان در قسم اول، تأویل را امری منکر و ناپسند می‌دانند و عمل به آن را امری حادث و جدید تلقی می‌کنند (ابن تیمیه، ۲۰۰۹، ج ۱، ص ۲۰۱) و در قسم دوم تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز را تقسیمی بدعت‌آمیز می‌دانند و وجود آن را در قرآن ملازم با کذب تلقی کرده‌اند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ص ۸۵).

در هر صورت جریان ظاهری‌گرایی در فهم قرآن، از هرگونه تدبیر و اندیشه در تأویل روی می‌گرداند و بدین‌گونه چهره‌ای بی‌روح و جامد از دین و کتاب الهی ارائه می‌کند که با حقیقت دین و مقاصد والای آن ناسازگار است. به واقع استفاده نکردن از همه عناصر معرفتی در فهم کتاب و شریعت، مؤلفه مشترک تمام گروه‌هایی است که رویکرد ظاهری‌گرایی دارند و چشم‌پسته و به دور از درایت فراگیر، به ظاهر لفظی و لغوی متن دینی می‌نگرند و از یک رهیافت جامع و همه‌جانبه بازمی‌مانند (سعیدی‌روشن، ۱۳۸۳، ص ۲۵۵).

بنابراین منظور از جریان ظاهرگرایی، تصلب و تعصب به مفاهیم ظاهری آیات قرآن و نفی هرگونه تحلیل و توجیه عقلی است که بازتاب اجتماعی و کلامی پیدا کرده است.

۲. خاستگاه و سیر تطور ظاهرگرایی

هر جریان و تفکری غالباً از یک خاستگاه و یک سیر تاریخی برخوردار است و جریان ظاهرگرایی نیز به‌عنوان یکی از گرایش‌های پرتطرفدار میان اهل سنت، در مواجهه با قرآن و زبان گزاره‌های آن، از

ب. اصحاب حدیث که در تقابل با اهل رأی شکل گرفت و بر تبعیت از سنت‌های پیشین تأکید داشتند و رأی جدید را نمی‌پذیرفتند. ایراد بیشتر حدیث‌گرایان بر اهل رأی این است که اصحاب رأی افزون بر به‌کارگیری عقل موجب اختلاف و تشتت در آرای خود شدند و در هر مسئله، به مذهبی گرایش یافتند (فرمانیان، ۱۳۸۲، ص ۲۵۸).

از شاخص‌ترین چهره‌های ظاهرگرا در قرن دوم می‌توان به مالک بن انس (م ۱۷۹) اشاره کرد. او همچنان که در فقه به ظواهر قرآن و سنت اهتمام ویژه داشت، در مباحث اعتقادی نیز بر حجیت ظاهر قرآن و سنت تأکید می‌کرد. از این‌رو، آیات مرتبط با صفات خبری نظیر آیه «استوای الهی بر عرش» را با توجه به معنای ظاهری آن، معنا و تفسیر می‌کرد و برای فرار از تشبیه و تجسیم الهی، مفهوم «بلاکیف» را بنیان نهاد؛ به این معنا که کیفیت استقرار خداوند و رؤیت و آمدن او برای ما معلوم نیست. او همچنین هرگونه سؤال از این‌گونه مسائل را بدعت می‌دانست. وقتی شخصی از وی در معنای «استوای الهی بر عرش سؤال کرد؛ او ضمن ناراحتی شدید از سؤال سائل، در پاسخ گفت: «الاستواء غیر مجهول، والکیف غیر معقول، والایمان به واجب، والسؤال عنه بدعة» (بیهقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۶۸؛ البدر، ۱۴۲۱ق، ص ۱۷). هرچند این توجیه، ظاهرگرایان را خوش آمد و در دوره‌های بعد نیز بر آن تأکید کردند؛ اما عقلگراها، بخصوص پیروان مکتب اعتزال، آن را توجیه قابل قبول در کشف معنای آیه ندانستند؛ چنان که از زمخشری در انتقاد به نظریه بلاکیف مالک می‌نویسد: «و قد شبهوه بخلقه فتحوفوا *» شنع الوری فستروا بالبلکفه» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۵۶)؛ یعنی ظاهرگرایان با حمل آیات مربوط به صفات خبری بر ظاهر آنها گرفتار تشبیه و تجسیم خداوند شدند و از این کار ترسیدند و برای فرار از تشبیه با طرح بلاکیف، کار را بدتر کردند.

در این دوره با کسان دیگری نیز مواجهیم که به شدت از روش ظاهرگرایی دفاع می‌کردند؛ شخصیت‌هایی همچون سعید بن مسیب (م ۹۰ق) (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۰)، ابن‌سیرین (م ۱۱۰ق) و ابن‌شهاب زهری (۱۲۵ق) که شکل‌دهنده منبع فقهی مالک بن انس - شیخ فقیهان اصحاب حدیث - هستند و او علم خود را از آنان اخذ کرده است (محمود، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱). راغب اصفهانی در مقدمه تفسیر خود به این گروه از اهل سنت، اشاره کرده و در توضیح نظر آنان چنین گفته است:

ثانیاً اگر پیشینه این جریان، به عصر پیامبر ﷺ می‌رسد، چرا حدیث یا بیانی در تأیید نگرش و اندیشه‌های مبتنی بر فهم جریان ظاهرگرا و مشروعیت اصل‌گیری آن، از رسول خدا ﷺ به ما نرسیده است. افزون بر اینکه در عصر رسول خدا ﷺ به دلیل ارتباط مستقیم مسلمانان با آن حضرت و عدم مواجهه با اندیشه‌ها و پرسش‌های جدید، بحثی فراگیر درباره آیات قرآن پیش نیامد و فهمی انحرافی از آیات شکل نگرفت، و اگر در مواردی پرسش‌هایی مطرح می‌شد، با تبیین رسول خدا ﷺ مشکل رفع می‌شد. اما پس از رحلت رسول اکرم ﷺ به دلیل ارتباطات مختلف جامعه عصر نزول با فرهنگ‌های دیگر از یک‌سو، و منع نگارش و تدوین احادیث بر جای مانده از پیامبر اسلام ﷺ و همچنین دور شدن جامعه اسلامی از اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ با شعار هدفمند «حسبنا کتاب الله» توسط خلفا (ابن‌سعد، ۱۹۶۸، ج ۵، ص ۱۴۴) از سوی دیگر، زمینه‌های جدی شکل‌گیری فهم‌ها و گروه‌های انحرافی از جمله ظاهرگرایی در تقابل با جریان اهل تفکر و برخوردار از رویکرد ژرف‌اندیش در آیات الهی پدیدار شد.

۴. قرن دوم. عصر تابعین و گسترش ظاهرگرایی

در این دوره فرایند شیوع و گسترش جریان ظاهرگرایی با محوریت تابعین و اتباع تابعین در دو مرحله شکل گرفته است:

۴-۱. عصر تابعین

عصر تابعین آغاز پیدایش مکتب‌های گوناگون فقهی و کلامی است. در این عصر گرایش به ظاهرگرایی در کتاب و سنت فراز بیشتری یافت. دلیل اساسی آنان در تأکید بر این نظریه این است که در فرض تأویل، ممکن است نتوانند تکلیف خود را در فهم درست از مراد الهی آن‌طور که بایسته است، اداء کنند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۰). در این دوره که مصادف با اواسط قرن دوم هجری بوده است، با نزاع محافل دینی در باب استعمال رأی و کاربرد آن در فقه دو گروه از مسلمانان پیرو مکتب خلفا مقابل هم قرار گرفتند:

الف. اصحاب رأی، که در مقام استنباط احکام شرعی در موارد فقدان نص به اعمال نظر و اجتهاد شخصی قائل بودند و بیشترین زمینه برای کاربرد رأی و قیاس را در احکام شریعت و مباحث فقهی می‌دانستند و/بوحنیفه از معماران این مکتب به حساب می‌آید (امین، ۱۹۶۹، ص ۲۴۱-۲۴۳).

اخذ کرده‌اند و در این زمینه به فهم عقلانی ارزشی قائل نیستند. با توجه به این ویژگی‌ها، این گروه در تحصیل و اتخاذ اعتقادات بر ظاهر قرآن و سنت رسول خدا^ﷺ بسنده می‌کنند و هر آنچه در این دو منبع آمده را گرفته و در مورد آنچه در آنها نیامده، سکوت را ترجیح می‌دادند. آنها همچنین ضمن تحریم علم کلام از بحث‌های عقلی مستقل درباره دین نیز پرهیز می‌کردند (سبحانی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۷۸).

نتیجه چنین نظریه‌ای در مواجهه با آیات و روایات، منجر به پدید آمدن عقایدی گردید که به دلیل برخوردار نبودن از مبانی علمی و عقلی، با نقد جدی روبه‌رو گردید.

۵. قرن سوم و آغاز قرن چهارم، انسجام‌یابی ظاهرگرایی

در قرن سوم ظاهرگرایی شیوع بیشتری پیدا کرد و به‌عنوان یک جریان تأثیرگذار در میان اهل سنت و پیروان مکتب خلفا از انسجام نسبی برخوردار شد. رشد ظاهرگرایی در این دوره متأثر از این اندیشه بود که پیامبر^ﷺ که علم ما کان و ما یکون را به اصحاب خود آموزش داده و از طریق سنت آن حضرت به نسل‌های بعدی منتقل شده است، در نتیجه هر کس حدیث بلد است، همه چیز (کلام و فقه...) بلد است. بنابراین اگر کسی می‌خواهد کلام، فقه، اخلاق و تفسیر و... بداند، باید نزد اصحاب حدیث بشتابد و از احادیث پیامبر^ﷺ بیاموزد. در نسل پیشین اصحاب حدیث قبول داشتند که اگر قاضی می‌خواهد باید به ابوحنیفه و اصحاب رأی مراجعه کنید، ما این کار را بلد نیستیم و تنها محدث و واعظ هستیم. اما از سال ۲۰۰ق که شافعی به بغداد آمد/حمدبن حنبل (م ۲۴۱ق)، عبدالرحمن بن مهدی و جمع دیگری از علمای اصحاب حدیث که از روی ناچاری در جلسات محمدبن شیبانی شاگرد ابوحنیفه شرکت می‌کردند، به جلسات درس فقه شافعی، که ۳ یا ۴ ماه در بغداد بود، کوچ کردند. افراد مزبور پس از مدتی، درس شیبانی را نیز تعطیل کردند و همگی ادعای فقاهات کردند؛ درحالی‌که قبل از آن خود را فقیه نمی‌دانستند و در همین زمان به نوشتن تفسیر اقدام کردند؛ درحالی‌که در دوره‌های قبل ممکن بود به مناسبت مجلس وعظ، بحث‌هایی را در تفسیر آیات مطرح کنند (ر.ک: پاکتچی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۲-۱۱۳).

اهل حدیث تا پیش از ظهور/حمدبن حنبل از اصول خاصی پیروی نمی‌کردند؛ بلکه افرادی با گرایش‌های گوناگون تحت عنوان اهل حدیث گرد آمده بود. ولی آن‌گاه که/حمدبن حنبل رهبری این

طبق دیدگاه این دسته، تفسیر قرآن برای هیچ‌کس جایز نیست؛ هرچند در علوم مختلف دارای نظر بوده و دارای اطلاعات گسترده‌ای باشد و تنها در تفسیر باید به روایات نبوی و یا روایات صحابه که شاهد نزول آیات بوده‌اند و یا تابعانی که روایت را از آنها اخذ کرده‌اند، اکتفا شود. دلیل آنان سخن پیامبر^ﷺ است که فرمود: «هر کس قرآن را از روی رأی تفسیر کند، دچار خطا شده است» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۶۵).

۴-۲. عصر اتباع تابعین، اوج ظاهرگرایی

در این عصر از ظاهرگرایی، نمودها و جلوه‌های روشنی در فهم آیات قرآن، به‌ویژه در مباحث کلامی، مانند آیات صفات خبریه (بیهقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۶۸)، عصمت انبیاء (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۳، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۹)، قضا و قدر، قیام علیه امام بر حق (شاطبی، ۱۹۹۵، ص ۴۹۳)، نظریه تکفیر مرتکب کبیره (آمدی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۷۶؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۱۱۴)، نظریه خلود (اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲۴)، نظریه خلافت (دینوری، ۱۳۷۱، ص ۱۹۷) ارائه می‌گردد و جناح‌بندی واضح‌تری از دو جریان ظاهرگرایی و عقل‌گرایی رخ می‌نماید.

در این دوره مشایخ بزرگی به رویکرد ظاهرگرایی پرداختند که برخی از علما، به افراد شاخص از این گرایش در مکتوبات خود اشاره کرده‌اند از جمله فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ق) در کتاب/بصاح خود، اسامی عده‌ای از آنان را برمی‌شمارد و در این زمینه از سفیان ثوری (م ۱۶۱ق)، یزیدبن هارون، جریربن عبدالله و وکیع بن جراح (م ۱۹۷ق) و امثال آنها نام می‌برد که به احادیث و اخبار غریب و موهم تشبیه و تجسیم ذات الهی استناد می‌کنند (نیشابوری، بی‌تا، ص ۷).

همچنین/ابن ندیم و بغوی و شهرستانی، برخی دیگر از افراد و محدثان سرشناس این عصر همچون/اوزاعی (۱۵۷ق)، لیث بن سعد (۱۷۵ق)، مقاتل بن سلیمان (۱۵۰ق)، سفیان بن عیینه (۱۹۸م)، ابن المبارک مروزی (م ۱۸۱ق)، عبدالله بن مبارک (۱۸۱ق)، نام می‌برد که به حدیث اهتمام داشتند و در فهم خود از قرآن و سنت، روش ظاهرگرایانه اختیار می‌کردند (ابن‌ندیم، ۱۳۴۶، ص ۶۱؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۵؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۹).

این گروه را اصحاب حدیث یا اصحاب اثر نیز گفته‌اند که در معرفت دینی خود از هرگونه تدبیر و فهم تأویلی و تفسیر عالمانه روی گردان شدند و جمود بر ظواهر لفظی را تکیه‌گاه خود قرار دادند؛ باورهای اعتقادی خود را از ظواهر آیات و در بسیاری از موارد از روایات

حسن بن علی خلف بغدادی حنبلی مشهور به برهاری حنبلی (م ۳۲۹ق) (ابویعلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۰) اشاره کرد.

در قرن چهارم حنبله قدرت عظیمی یافتند و با علما و اندیشمندان مذهبی فرق اسلامی، با سخت گیری توأم با ستیز رفتار می کردند. به طور نمونه در سال ۳۱۷ق فتنه بزرگی در بغداد رخ داد و سبب آن این بود که ابوبکر مروزی حنبلی با سایر عامه در برابر هم قرار گرفتند. علت ستیز و نبرد هم اختلاف در تفسیر آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» (اسراء: ۷۹) بود که در نتیجه آن عده بسیاری از طرفین کشته شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۱۴).

نمونه دیگر، رفتار حنبله با ابن جریر طبری (م ۳۱۰ق) است که او را ملحد و بدکیش و رافضی خواندند و در زمان حیاتش مانع از ملاقات و مرآوده مردم با او بودند؛ بعد از وفات طبری نیز این مخالفت را شکل دادند و با تجمع و مخالفت خود و همراهی مردم عوام، مانع از تشییع جنازه وی شدند. به همین دلیل بدن وی در منزلش دفن شد (همان، ص ۱۳۴).

۶. قرن پنجم تا هشتم: دوره افول جریان ظاهرگرایی

بعد از مرگ/حمیدین حنبلی افکار و اندیشه های وی نزدیک به یک قرن معیار سنت و بدعت بود تا اینکه عقاید سلفی گری، انجماد فکری و رفتارهای سخت گیرانه آنان با مخالفان، تحت تأثیر انتشار مذهب اشعری به تدریج دچار افول شد.

لازم به ذکر است علی رغم افول جریان کلامی ظاهرگرایی، مذهب ظاهریه در فقه که در قرن سوم توسط داوود بن علی بن خلف ابی سلیمان (م ۲۷۰) در بغداد پا به عرصه وجود نهاد، در قرن پنجم توسط ابن حزم اندلسی که از پیروان این مذهب فقهی بود، در اندلس به اوج شکوفایی رسید تا جایی که گفته اند اگر ابن حزم نبود، فروع و اصول مذهب ظاهری از بین می رفت. بیشتر پیروان این مذهب نیز در اندلس و شمال آفریقا بوده اند. از ویژگی های عمده این مذهب تمسک به ظواهر آیات و روایات در استنباطات فقهی است. در این مذهب منابع فقه منحصر در قرآن، سنت و اجماع صحابه است و از تأویل آیات، قیاس، اجتهاد به رأی و قیاس و استحسان و... در فهم قرآن و سنت به شدت پرهیز می کردند (ابن ندیم، ۱۴۱۷ق، ص ۲۶۷؛ مهدوی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۸۸۸). ابن حزم در رد مباحث یاد شده رساله مستقلی نوشته که بخش زیادی از آن باقی مانده و در کتابی که

جریان را بر عهده گرفت در تثبیت و انسجام بخشی جریان ظاهرگرایان و اهل حدیث تحت عنوان «عقیده اهل السنة»، نقش اساسی ایفا کرد. لذا از او به عنوان «امام اهل السنة» یاد می شود (مرعشی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۱۹۴۲).

حمیدین حنبلی از نظر اعتقادی و مذهبی و آموزش های دینی، پیشوای «اصحاب حدیث» بود. اصحاب حدیث با «اصحاب رأی» هم در مسائل فقهی اختلاف نظر داشتند و هم با متکلمان و گرایش های کلامی و معتزلی در مسائل اعتقادی به شدت مخالف بودند.

مهم ترین مبانی او علاوه بر تأکید بر پیروی از سنت، دوری از مباحث کلامی و اجتناب از انواع بدعت است بر همین اساس است که حمیدین حنبلی در شکل گیری پیروان «اهل السنة» سهم پررنگ تری دارد.

حمیدین حنبلی جریانی را پایه گذاشت که معتقد بود باید به اسلام سلف بازگشت. سلفی در عصر حاضر به پیروان او گفته می شود؛ از آن نظر که وی در عقیده و شریعت از روش صحابه و تابعان پیروی کرده است (سبحانی، ۱۳۹۲، ص ۱۲). حمیدین حنبلی در معرفی نایبستگی های تعامل با سنت این گونه بیان داشته است که سنت توسط عقل قابل درک نیست و وظیفه در این زمینه فقط پیروی و سرسپردگی به مفاهیم کتاب و سنت می باشد. او بر این باور بود که سنت، مفسر قرآن است و در آنچه کتاب و سنت سخنی ندارد، باید سکوت کرد (شیبانی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۵-۱۷)؛ چنان که از نظر او روایات مربوط به حجیت عقل فاقد اعتبار است (احمدی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۳۵۶؛ بیهقی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۲۹).

صاحب تبصرة العوام از حمیدین حنبلی (۲۴۱ق)، یحیی بن معین (۲۳۳ق)، اسحاق بن راهویه (۲۴۸ق) و داود اصفهانی (م ۲۷۵ق) نام می برد که در فهم ظاهرگرایانه از آیات قرآن، هم فکر بودند و مسلک تشبیه و تجسیم از آنان برخاسته است (حسنی رازی، ۱۳۶۴، ص ۷۵).

از دیگر شخصیت های مهم ظاهرگرا که مکتب فکری حمیدین حنبلی را پذیرفته بودند، می توان به کسانی همچون علی بن مدینی (م ۲۵۸ق)، (ابن ندیم، ۱۳۴۶، ص ۳۲۲)، حمیدین محمد بن هانی الاثرم (م ۲۶۰ق)، (همان، ص ۳۲۰)، ابوبکر/حمیدین محمد بن هانی البغدادی (م ۲۷۳ق)، (همان، ص ۳۲۱)، حمیدین محمد بن الحجاج المروزی (م ۲۷۵ق)، (همان، عثمان بن سعید سجستانی (م ۲۸۰ق) (ابویعلی، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ابن عماد، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۳۱)، ابومحمد

در مرحله نخست، *ابوالحسن اشعری* تا چهل سال بر مذهب اعتزال بود و نزد *بوعلی جبایی*؛ شیخ معتزله به کسب علم پرداخت و علوم وی را فراگرفت. اما پس از دریافت ضعف عقاید معتزله و تعایر آن با مذهب اهل سنت و جماعت، سرانجام از اهل اعتزال کناره‌گیری کرد. در مرحله دوم، *ابوالحسن اشعری* پس از ۱۵ روز ماندن در منزل و فکر کردن و استخاره گرفتن، سرانجام در ملأعام روی گردانی خود را از مکتب اعتزال اعلام کرد و مکتب اشعری را بنیان نهاد. اشعری مواضع سختی علیه جریان معتزله اتخاذ کرد و در جلب اعتماد اهل حدیث و حنبله، تلاش زیادی کرد. وی در این راستا کتاب *الابانه* را تدوین کرد و در آن رویکرد اهل حدیث را به‌طور جدی دنبال کرد و به اعتقاد خودش درباره افراط معتزله در تأویل آیات قرآن و دوری از عقاید سلف صالح قیام کرد و خودش را در این حرکت مؤظف می‌دید تا از عقاید سلف دفاع کند و با هرگونه تأویل‌های ناروا مقابله کند (برای آگاهی بیشتر، رک: سبحانی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۴۵). *اشعری*، در ابتدای کتاب *الابانه*، مذهب، اعتقادات و شیوه خود را اینچنین معرفی می‌کند:

دیدگاه و اعتقاد ما عبارت است از: تسک به کتاب الهی و سنت پیامبر ﷺ و آنچه از بزرگان صحابه و تابعین و ائمه حدیث به ما رسیده است، و ما به اینها پایبندیم و نیز به آنچه احمدبن محمدبن حنبل گفته است، پایبندیم و با آنچه مخالف قول وی باشد، مخالفیم؛ چراکه او امام فاضل و رئیس کامل است. خداوند به وسیله او حق را آشکار کرد و بدعت‌های بدعت‌گذاران را ریشه‌کن ساخت و شک و تردیدها را از بین برد. درود و رحمت خدا بر آن پیشوای پیشتاز بزرگ و با عظمت (اشعری، ۱۳۹۷ق، ص ۴).

البته ارادت و محبت *ابوالحسن اشعری* به *احمدبن حنبل* و تفکرات ضدتأویلی وی، هرگز نتوانست دیدگاه اهل حدیث را به وی جلب کند؛ بلکه تا به امروز او را به‌عنوان بدعت‌گذار می‌شناسند؛ بدین خاطر او رانده معتزله و مانده اهل حدیث شد؛ و هر دو گروه تا به حال با ایراد اشکالات مهم و اساسی، روش او را انحرافی دانسته‌اند؛ حتی برخی از تندروهای اهل حدیث وی را تکفیر کرده‌اند (عسکری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵۴۸).

بر همین بینش و تفکر، وی در کتاب *الابانه*، بایی را در اثبات رؤیت الهی اختصاص داده و در آن فهم و برداشت ساده و ابتدایی از آیات قرآن را که در صدر اسلام مطرح بوده، فهم صحیح تلقی کرده است و ضمن رد برداشت و تفسیر مبتنی بر تأویل قرآن، آن را کلام

گلدزیرهر با عنوان *ظاهریان، آموزه‌ها و تاریخ آنان* نگاشته، به پیوست به چاپ رسیده است. عنوان این رساله «رساله فی ابطال القیاس و الرأی و الاستحسان» است.

لازم به ذکر است که *ابن‌رشد* هرچند در فقه از طرفداران مذهب ظاهری است؛ اما او به‌طور مطلق منکر تأویل آیات نیست. وی در جایی که ظاهر قرآن با عقل قطعی در تقابل است، تأویل آیه را متناسب با قانون زبان عربی و قواعد ادبی ضروری می‌داند و در این باره می‌نویسد: «و نحن نقطع قطعاً کل ما أدی إليه البرهان و خالفه ظاهر الشرع أن ذلك الظاهر يقبل التأویل علی قانون التأویل العربی، و هذه القضية لايشک فیها مسلم، و لا یرتاب بها مؤمن» (*ابن‌رشد*، بی‌تا، ص ۳۳). اما در جایی که ظاهر آیات تعارضی با عقل ندارد، تمسک به ظواهر لازم است. بنابراین وی با کاربرد قیاس فقهی یا همان تمثیل منطقی در استنباط از منابع دینی مخالف بود؛ اما با قیاس منطقی در جای که سازگاری منطقی میان عقل و شرع ایجاد می‌کند، هرگز مخالفتی ندارد.

از شاخص‌ترین افراد این مذهب فقهی می‌توان به *محمدبن داودبن علی* (م ۲۹۷ق) (*ابن‌ندیم*، ۱۴۱۷ق، ص ۳۰۶)، *عبدالله‌بن احمدبن المنکلس البغدادی* (م ۳۲۴ق) (*صفدی*، ۱۴۰۱ق، ج ۱۷، ص ۴۱)، *ابومحمد علی بن احمدبن سعیدبن حزم الظاهری* (م ۴۵۶ق) (*ابومخرمه*، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۴۱۹)، *محمدبن یوسف‌بن علی‌بن حیسان‌الاندلسی* (داودی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۸۷)، *عبدالعزیزبن علی اللخمی‌الإشبیلی‌الظاهری* (م ۶۲۰ق) (*صفدی*، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۳۱) اشاره کرد که گرایش به مذهب ظاهری داشتند.

۷. مناسبات اشاعره و اهل حدیث

درباره مناسبات اشاعره و اهل حدیث باید دو دوره را مطرح کرد:

۷-۱. دوره ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ق)

او بنیانگذار مذهب کلامی مهمی است که در این دوره به وجود آمد و به مکتب اشاعره معروف است. این گروه برخلاف پیشینیان اهل حدیث، مانند *احمدبن حنبل*، بحث و استدلال و به کار بردن تأویل کلامی در آیات الهی را نه‌تنها جایز شمردند؛ بلکه آن را یک ضرورت می‌دانستند. *ابوالحسن اشعری* مؤسس جریان کلامی اشعری در رویکرد خود نسبت به فهم قرآن و سنت دو مرحله متفاوتی را در زندگی خود سپری کرد:

اهل زیغ و بدعت دانسته است؛ از این رو، در بخشی از کتاب خود در ردّ تأویلات معتزله می‌نویسد:

اینکه معتزله گفته‌اند: منظور از «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامت: ۲۲-۲۳) انتظار است نه اثبات رؤیت؛ سخن باطلی است. به دلیل اینکه، ذات الهی در این آیه از «الی» استفاده کرده است و عرب، این واژه را در انتظار به کار نمی‌برند؛ همان طور که در آیه شریفه «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ» (یس: ۴۹) از کلمه «الی» استفاده نکرده است، تا معنای انتظار از آن به دست آید. افزون بر اینکه واژه «وجوه» نیز دلالت می‌کند که منظور چشم دل نیست، بلکه مقصود چشم سر است (اشعری، ۱۳۹۷ق، ص ۳۷).

دلیل دیگری که ابوالحسن اشعری در رویکرد نفی تأویل کلامی آیات قرآن و اثبات دیدگاه ظاهرگرایانه خود از آن بهره گرفته است، تمسک به آیه شریفه ۱۴۳ سوره «اعراف» است که در آنجا حضرت موسی ﷺ از ذات ربوبی درخواست رؤیت می‌کند: «لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».

شیوه استدلال ایشان بدین شرح است:

از پیامبر عظیم الشانی چون موسی بن عمران ﷺ که به لباس عصمت الهی مزین شده، بعید است درخواستی از خداوند متعال داشته باشد که وقوع آن محال و نشدنی باشد. بر این اساس، تقاضای وی از خداوند دلیل بر جواز رؤیت ذات رب است؛ افزون بر اینکه، وقتی خداوند امکان رؤیت را مشروط به استقرار کوه در جای خود می‌کند، این نیز دلیل دیگری بر امکان رؤیت خداوند است؛ چراکه مستقر کردن کوه، بر اله عالمیان محال نیست و همچنین قادر است بر امری که انجام آن کار موجب رؤیت موسی ﷺ باشد: «فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» گو اینکه در این مرتبه مصلحت الهی بر این شد که کوه با تجلی الهی متلاشی شود (اشعری، ۱۳۹۷ق، ص ۴۱-۴۳).

آنچه از این استدلال اشعری برمی‌آید، آن است که وی برای رؤیت الهی، به آیه‌ای تمسک کرده است که نه تنها رؤیت را نفی می‌کند، بلکه بر محال بودن رؤیت خداوند دلالت دارد؛ زیرا آن را به استقرار کوه در جای خود ارتباط داده و استقرار آن در حال لرزش و تزلزل محال است؛ چه در غیر این صورت لازم می‌آید که کوه در

یک حال، هم ساکن باشد و هم متحرک (الحسنی المعروف، ۱۳۷۱، ص ۳۲۸). ضمن اینکه ایشان علی‌رغم رویکرد ظاهرگرایی، ناخواسته از رویکرد تأویل‌گرایانه استفاده کرده است و دلالت آیه را بر عجز بشری از رؤیت الهی تأویل کرده، نه از جانب الهی: «فدل ذلك على أن الله تعالى قادر أن يرى عباده نفسه، وأنه جائر رؤيته» (اشعری، ۱۳۹۷ق، ص ۱۵)؛ چراکه خداوند فرمود: «من دیدنی نیستم»؛ فرمود: تو مرا نمی‌توانی ببینی.

به هر حال آنچه از ابوالحسن اشعری در کتاب *الایانه* قابل ملاحظه است، با دیدگاه و تفکرات او در دیگر آثار وی تناسب چندانی ندارد؛ بلکه از مجموع آثار وی برمی‌آید که او در مواردی چون کاربرد عقل در اعتقادهای دینی، با گرایش توأم با جمود اهل حدیث قربت فکری ندارد؛ بلکه در عین اعتماد به نقل، به عقل و استدلال‌های عقلی نیز اهمیت می‌داد.

اشعری تلاش داشت تفکر حنبله را با مبانی عقلی تثبیت کند؛ لیکن میان بعد نظری و عملی عقل فرق گذاشت و دریافت‌های نظری عقل را پذیرفت؛ ولی همچنان تأکید داشت که عقل توان درک تحسین و تقبیح افعال را ندارد: «و الواجبات كلها سمعية، و العقل لا يوجب شيئا، و لا يقضي تحسینا و لا تقيحا» (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۵).

او با این تفکیک، جریان ظاهرگرایی را به سوی عقل‌کشاند و حتی در این زمینه رساله‌ای تحت عنوان «استحسان الخوض فی علم الکلام» را تدوین کرد و در آن به وضوح استدلال‌های عقلانی را به عنوان یک عنصر مهم در عقاید پذیرفت.

۲-۷. دوره پس از ابوالحسن اشعری

به‌طور کلی تلقی عمومی از کلام اشعری، در میان اهل علم، قشری بودن و مخالفت این گروه با شیوه‌های عقلی و تأویل‌های عقل‌گرایانه و چیزی در ردیف حنبله است؛ در حالی که در میان اشعریان افراد مهم و کلیدی مانند قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳ق)، ابواسحاق اسفرائینی (۴۱۸ق)، امام‌الحرمین جوینی (۴۷۸ق)، فخر رازی (۴۰۶عق) حضور دارند که رویکرد استدلالی و کلامی در فهم آیات الهی دارند و بینش و نگرش‌شان، با رویکرد تأویل‌ستیزی متفاوت است. ابن‌رشد نیز ضمن تفکیک اهل حدیث و اشاعره به این مسئله اشاره کرده است. وی می‌نویسد: «فالأشعريون مثلاً يتأولون آية الاستواء وحديث النزول والحنبلة تحمل ذلك على ظاهره»

گسترده‌تری انتقاد کرده است. (ابن تیمیه، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۳۸۸).
دلیل پذیرش دیدگاه جدید هم این بود که خود وی نیز فهمیده بود که گزینه بودن عقل هیچ نسبتی با فهم قرآن و آموزه‌های دینی ندارد. البته این موج نوحنبلی نیز در برابر مخالفت و مجاهدت علمای اسلامی نتوانست دوام پیدا کند و بسیاری از بزرگان مانند ابن حجر عسقلانی، ابن شاکر کتبی، ابن حجر هیثمی، ملاقاری حنفی، شیخ محمود کوثری مصری، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نهبانی و حنصی دمشقی، هریک آثاری را در رد افکار وی نگاشتند.

شایان ذکر است: افزون بر ابن تیمیه حرانی، شاگرد وی ابن قییم جوزی (م ۷۵۱ق) شخصیت ممتاز دیگر جریان ظاهرگرایی است که به شدت از این رویکرد افراطی دفاع می‌کرد و در مقابل، از کسانی که نگرش‌های تأویلی دارند، انتقاد می‌کرد. ابن قییم شاگردان زیادی نیز تربیت کرد که در نشر عقیده سلفی ابن تیمیه تلاش وافری داشتند که می‌توان در این خصوص از ابن کثیر (م ۷۴۴ق) صاحب *تفسیر کبیر* و ابن رجب حنبلی (۷۳۶-۷۹۵)، صاحب *طبقات الحنابلة* نام برد، که با تألیف این کتاب در ضبط و گردآوری میراث علمی حنبلی‌ها تلاش زیادی کرده است.

۹. قرن دوازدهم: احیای مجدد اندیشه ظاهرگرایی

جریان نوحنبلی سلفی که در قرن هشتم با تلاش‌های ابن تیمیه جانی دوباره گرفته بود، به دلیل بینش افراطی و اقدامات جسورانه وی علیه فرقه‌ها، مذاهب اسلامی و رعایت نکردن نزاکت علمی در مباحث و بی‌احترامی به ساحت مقدس پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ باز دچار افول شد تا آنکه محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۶ق) آن را دوباره به صحنه آورد، و اینک به‌عنوان مذهب رسمی عربستان سعودی شناخته می‌شود و امروز این جریان تداعی‌گر اندیشه‌های ظاهرگرایی در میان مذاهب اسلامی است.

پایگاه مذهب ظاهرگرایی با نگرش اهل حدیث حنبله و سلفی‌گری در عصر ما، جزیره العرب [منطقه نجد] می‌باشد. گروه‌های اندکی از آنان نیز در عراق و شام و مصر یافت می‌شوند. در این زمینه می‌توان از شخصیت‌هایی همچون محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۶ق)، عبدالرحمن بن ناصر السعدی (م ۱۳۷۶ق)، محمد امین شنتیپی (م ۱۴۱۵ق) محمد ناصرالدین آل‌بانی (م ۱۴۲۰ق)، (سید عبدالهادی، ۲۰۱۴، ص ۴۱۷)، شیخ صالح عثیمین (م ۱۴۲۱ق)، عبدالعزیز بن عبدالله بن باز (م ۱۴۲۰ق)، و بسیاری دیگر از علمای وهابی معاصر نام

(ابن رشد، بی‌تا، ص ۳۳): اشاعره آیه استوی و حدیث نزول خداوند از عرش را به مقتضای عقل قطعی تأویل می‌کنند؛ اما حنبلی‌ها آنها را بر ظاهرشان حمل می‌کنند.

به هر صورت پس از شعری، پیروانش به عقل توجه بیشتری کردند و عقل را به‌عنوان یکی از مصادر فهم عقاید پذیرفتند؛ اما باز هم در عقل عملی در اندیشه‌های این جریان برخی مؤلفه‌های فکری اصحاب حدیث تداوم یافته است؛ مانند باورهایی که درباره رؤیت بصری خدا، نظریه کسب و حسن و قبح عقلی مطرح کرده‌اند و در این زمینه از نگاه معتزله فاصله گرفتند (ر.ک: بدوی، ۱۹۹۶، ص ۵۲۳ به بعد).

۸. قرن هشتم: بازگشت ظاهرگرایی

مکتب ظاهرگرایی که بعد از یک قرن از مرگ احمد بن حنبل تا اوایل قرن هشتم هجری، دچار افول شده بود، پس از قرن‌ها، توسط احمد بن تیمیه (م ۷۲۸ق) احیاء و بازتولید گردید. وی به‌گونه‌ای افراطی‌تر، با شعار «بازگشت به عقاید سلف»، افزون بر ظاهرگرایی با طرح دیدگاه‌های خاص در باب توسل، تبرک، زیارت قبر پیامبر ﷺ شفاعت رسول خدا ﷺ مخالفان خود را به بدعت در دین متهم ساخت. او در باب تفسیر آیات مربوط به صفات خبری در قرآن دیدگاه مالک را تأیید کرده است. او در این باره می‌نویسد: به ظاهر آیات یادشده ایمان داریم و آن را تصدیق می‌کنیم؛ اما از بیان کیفیت حمل آن صفات بر خداوند و تأویل آیات اجتناب می‌کنیم (ابن تیمیه، ۱۹۹۵، ج ۲، ص ۳۱).

ابن تیمیه پیشوای سلفی‌های متأخر، در اکثر موارد رأی خود را به سلف و اهل سنت و جماعت نسبت می‌دهد و در باب جایگاه عقل، رویکردی متمایز از ظاهرگرایان سلف خود اختیار کرد؛ چراکه سلف وی در دیدگاه خود عقل را به‌عنوان تعریف می‌کردند و حکم عقل را به‌طور مطلق رد می‌کردند. اما ابن تیمیه به دلیل آگاهی داشتن از لوازم برداشت ظاهرگرایان در باره عقل و کارکرد عقل غریزی در عدم امکان تعارض آن با نقل و علم، با برداشتن گامی به جلو، از یک سو گزینه را خارج از چارچوب تعارض با نقل معرفی می‌کند و از سوی دیگر عقل را صرفاً در چارچوب نقل تعریف می‌کند (ابن تیمیه، ۲۰۰۹، ج ۱، ص ۵۱). البته این رویکرد متمایز ابن تیمیه باعث نمی‌شود عقل به‌عنوان یک منبع مستقل در فهم دین کاربرد داشته باشد؛ بلکه به مرتبه نازل‌تری از کارکرد عقل، یعنی صرفاً عقل ابزاری اعتبار می‌بخشد. به همین دلیل ابن تیمیه از متکلمان که عقل را مستقل در شناخت و علم می‌دانند و ایمان و قرآن را تابع آن قرار می‌دهند، به

در فهم آیات صفات بهره می‌برند.

۲. قرن دوم مرحله شکوفایی و کمال ظاهرگرایی است. در این دوره، که عصر تابعین و اتباع تابعین است، گرایش‌های کلامی و فقهی روشن‌تر از گذشته در بین مردم قابل مشاهده، و نگرش ظاهرگرایانه مدافعان بیشتری پیدا کرده است. شخصیت‌هایی همچون سعید بن مسیب که به‌طور صریح سکوت در برابر ظاهر و تفسیر صرفاً در چارچوب لفظی را بر هر نوع روشی مقدم شمرده و از چنین رویکردی دفاع می‌کند.

۳. در مرحله بعد با گسترش ظاهرگرایی این جریان با عنوان اهل حدیث و اصحاب اثر در مقابل اهل رأی ظهور پیدا کرد - جریانی که بر سنت‌های پیشین (فتاوا و اقوال پیامبر ﷺ صحابه و تابعین) اصرار ورزیده و رأی جدید مبتنی بر عقل را نمی‌پذیرفتند؛ در مقابل گروهی که ناتوانی سنت‌های پیشین را در پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی زمانه می‌دیدند، به قیاس فقهی روی آوردند و در نتیجه به اصحاب رأی شناخته شدند.

۴. قرن سوم و آغاز قرن چهارم، دوره تثبیت و انسجام‌یابی جریان ظاهرگرایی با تلاش‌های /حمید بن حنبل است. از جمله مهم‌ترین مبانی او علاوه بر تأکید بر دوری از کلام‌ورزی و اجتناب از بدعت‌ها، تبعیت و پیروی از سنت پیامبر و صحابه است. بر همین اساس است که /حمید بن حنبل در شکل‌گیری عنوان اهل سنت و جماعت سهم پررنگ‌تری دارد.

۵. قرن هشتم، زمانی است که جریان اهل حدیث و ظاهرگرایی کلامی به دلیل‌های گوناگون دچار افول شده بود؛ اما با تلاش و محوریت /حمید بن تیمیه در قرن هشتم ظاهرگرایی با افزونه‌ها و دیدگاه‌های جدید بازتولید و احیا شد و در نتیجه باورها و عقاید سلفی، البته با اضافات و بدعت‌های جدید، پا به عرصه وجود گذاشت که نتایج آن تلاش‌ها، امروزه با محوریت وهابیت سلفی تداوم یافته و نگرش‌های ظاهرگرایانه آنان در حوزه‌های کلامی و اعتقادی، حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی و بسیاری از عرصه‌های دیگر نمود و ظهور تام یافته است.

برد که آثار آنان مملو از دیدگاه‌ها و نظریه‌های توأم با بینش سطحی و ظاهری است و در این راستا برخی از منابع نیز به این افراد اشاره کرده اند (ر.ک: سعیدعبدالهادی، ۲۰۱۴، ص ۴۱۷).

به هر صورت با توجه به سیر تطور جریان ظاهرگرایی، باید اذعان داشت این جریان گرچه در طول حیات خود دارای فراز و نشیب بسیاری است؛ اما به‌هیچ‌وجه از کانون علمی و فرهنگی و سیاسی جهان اسلام کنار نرفته و حتی در دوران معاصر نقش‌های اجتماعی - سیاسی نابودکننده‌ای را با نگرش ظاهرگرایانه خود ایفا کرده است.

خسونت‌ها و جنایاتی که امروز داعش و القاعده و گروه‌های دیگر نظیر آنها، به صورت وحشیانه در قالب اعمالی چون تخریب، انتحار، آتش زدن، سر بریدن و مثله کردن و نظایر آنها انجام می‌دهند، به صورت اتفاقی نیست؛ بلکه پشت این قضیه فتاوی است که چند تن از تئوریسین‌های وهابی با استناد به عالمان ظاهرگرا همچون /ابن تیمیه، /ابن قیم، /ابن باز و سایر ظاهرگرایان ارائه می‌دهند؛ تئوریسین‌هایی که فقیه جنگ و جنایت هستند و ریختن خون انسان‌های بی‌گناه را مبتنی بر تفاسیر انحرافی از کتاب و سنت و با استناد به آیاتی چون «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِيْنَةٍ اَوْ تَرَكَتُمْهَا قَائِمَةً عَلٰى اَصْوْلِهَا فَيٰدُرِّ اللّٰهُ وَاٰيُحْزٰى الْاَلْفٰسِقِيْنَ» (حشر: ۵۰) و «... لَا يَطۡوُنَ مَوۡطِنًا يٰعِيۡطُ الْكُفٰرَ وَا لَا يَنۡاَلُوْنَ مِنْ عَدُوِّ نِيۡلًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمۡ بِهِۦ عَمَلُ صٰلِحٍ...» (توبه: ۱۲۰) و نظایر آنها و همچنین بر پایه روایاتی از ابوهریره عکرمه و دیگران، دانسته و سوزاندن و آتش زدن مردم و تخریب اموال و اماکن مردمانی چون مردم موصل عراق و حلب سوریه را به خیال خود دارای استدلال و توجیه فرض کردند (مهاجر، بی‌تا، ص ۱۷۲).

نتیجه‌گیری

ظاهرگرایی یکی از رویکردهایی است که در مواجهه با قرآن و زبان گزاره‌های آن مطرح شده است؛ اما درباره اینکه صاحبان این نگرش چه کسانی هستند و این رویکرد چه سیر تاریخی را از شکل‌گیری تا کنون طی کرده است، در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت که نتایج و جمع‌بندی آن به قرار زیر است:

۱. خاستگاه و نموده‌های عینی ظاهرگرایی به‌مثابه جریان انحرافی به پس از دوران رسول خدا ﷺ و عصر صحابه در قرن اول هجری بازمی‌گردد و در این خصوص شخصیت‌هایی همچون عمر بن خطاب، ابوهریره، ابن عمر، کعب‌الاحبار و وهب بن منبه از جمله شاخص‌ترین افرادی هستند که از رویکرد ظاهرگرایی، به‌ویژه

پاکتچی، احمد، ۱۳۸۸، تاریخ حدیث، تنظیم و ویرایش یحیی میرحسینی، چ دوم، تهران، دانشگاه امام صادق. ❦

چوپانی، یدالله، ۱۳۹۱، «بررسی علل و ریشه‌های ظاهرگرایی در فهم قرآن»، پژوهش‌های اسلامی، ش ۸، ص ۵۸۵۳.

الحسنی المعروف، هاشم، ۱۳۷۱، تسبیح در برابر معتزله و اثنا عشره، ترجمه سیدمحمدصادق عارف، مشهد، آستان قدس رضوی.

حسینی رازی، سیدمرتضی بن داعی، ۱۳۶۴، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام، چ دوم، تهران، اساطیر.

خطیب بغدادی، احمد بن علی، ۱۴۱۷ق، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه.

داودی، محمد بن علی، بی‌تا، طبقات المفسرین، بیروت، دار الکتب العلمیه.

دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۹۳، لغت نامه، تهران، مؤسسه لغت‌نامه و دانشگاه تهران.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، ۱۳۷۱، اخبار الطوال، ترجمه محمود محمود مهدوی دامغانی، چ چهارم، تهران، نشر نی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۲۴ق، تفسیر الراغب الاصفهانی من اول سورة آل عمران و حتی نهاییه الیه (۱۱۳) من سورة النساء، ریاض، مدار الوطن للنشر.

زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الکتب العربی.

سبحانی، جعفر، ۱۴۰۸ق، بحوث فی الملل والنحل: دراسة موضوعیة و مقارنسة للمذاهب الاسلامیة، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.

—، ۱۳۹۲، سلفی‌گری در آینه تاریخ، قم، مؤسسه امام صادق. ❦

سعدی‌روشن، محمدباقر، ۱۳۸۳، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

سیدعبدالهادی، عبدالباقی، ۲۰۱۴م، تاریخ اهل الظاهر، قاهره، دارالآفاق العربیه.

شاطبی، ابراهیم بن موسی بن محمد، ۱۹۹۵م، الاعتصام، مصر، دارالبیان العربی.

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۶۴، الملل والنحل، تحقیق محمد بدران، چ سوم، قم، شریف الرضی.

شیبانی، احمد بن محمد بن حنبل، ۱۴۱۱ق، أصول السنة، سعودیه، دارالمنار.

صالحی شامی، محمد بن یوسف، ۱۴۱۴ق، سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه.

صفدی، خلیل بن ابیک، ۱۴۰۱ق، السوفا فی الوفیات، چ دوم، بیروت، دار النشر فرانز شتاينر.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.

طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت، دار المعرفه.

عسکری، سیدمرتضی، ۱۴۱۲ق، معالم المدرستین، چ چهارم، تهران، مؤسسه علمی - فرهنگی علامه عسکری.

—، ۱۳۸۸، عقاید اسلام در قرآن، تهران، مؤسسه علمی - فرهنگی علامه عسکری.

علیقلی، علیرضا، ۱۳۷۶، «ریشه‌های ظاهرگرایی»، پژوهش‌های قرآنی، ش ۱۲ و ۱۱، ص ۳۵۰-۳۷۳.

.....منابع

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هب‌الله، ۱۳۸۳، شرح نهج‌البلاغه، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، ۱۳۸۵ق، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.

ابن تیمیه، احمد بن عبدالحمید، ۱۹۹۵م، مجموع فتاوی، تحقیق عبدالرحمن بن محمد قاسم، مدینه، مجمع الملک فهد.

—، ۱۴۱۶ق، کتاب الایمان، چ پنجم، بیروت، المکتب الاسلامی.

—، ۲۰۰۹م، درء تعارض العقل والنقل او موافقة صحیح المنقول لصریح المنقول، تحقیق عبدالرؤف عبدالرحمن، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ابن رشد، احمد بن محمد، بی‌تا، فصل المقال فیما بین الحکمة و الشریعة من الاتصال، چ سوم، قاهره، دارالمعارف.

ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۴۱۰ق، الطبقات الکبری، بیروت، منشورات محمدعلی بیضون.

ابن عماد، عبدالحی بن احمد، ۱۴۱۸ق، ثنرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق محمود الاناؤوط، بیروت، دار ابن کثیر.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۰۸ق، البدایة و النهایة، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق، ۱۳۴۶، الفهرست، چ دوم، تهران، بانک بازرگانی ایران.

—، ۱۴۱۷ق، الفهرست، ط. الثانیه، بیروت، دار المعرفه.

ابومخرمه، عبدالله طیب بن عبدالله، ۱۴۲۸ق، قلادة النحر فی وفیات أعیان الدهر، بیروت، دار المنهاج.

ابویعلی، محمد بن حسن بن قرآء، بی‌تا، طبقات الحنابلة، دمشق، مکتبه العربیه.

احمدی، سالم، ۱۴۱۲ق، المسائل و الرسائل المرویة عن الامام احمد بن حنبل فی العقیده، ریاض، دار طیبه.

اسعدی، علی، ۱۳۸۲الف، «شبهات ظاهرگرایان در فهم قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، دوره نهم، ش ۳۳، ص ۲۰۸-۲۲۹.

—، ۱۳۸۲ب، «ریشه‌یابی رویکرد ظاهرگرایانه در فهم قرآن»، معرفت، ش ۳، ص ۳۹-۵۲.

اسعدی، محمد، ۱۳۸۷، «بررسی انتقادی ظاهرگروی سلفیان در تفسیر مشابهاً صفات»، اندیشه نوین دینی، ش ۱۴، ص ۴۵-۷۳.

اشعری، علی بن اسماعیل، ۱۳۹۷ق، الابانة عن اصول الدیانة، قاهره، دار الانصار.

—، ۱۴۰۰ق، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، چ سوم، ویسبادن، فرانس شتاينر.

امین، احمد، ۱۹۹۶م، فجر الاسلام، ط. العاشره، بیروت، دارالکتب العربی.

آمدی، سیف‌الدین، ۱۴۲۳ق، أبکار الأفكار فی أصول الدین، قاهره، دارالکتب البدر، عبدالرزاق بن عبدالمحسن، ۱۴۲۱ق، الأثر المشهور عن الإمام مالک رحمة الله فی صفة الاستواء، مدینه منوره، الجامعة الاسلامیة.

بدوی، عبدالرحمن، ۱۹۹۶م، مذاهب الاسلامیین، ط. الثالثه، بیروت، دارالمالین.

بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ق، تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

بیهقی، احمد بن حسین، ۱۴۱۷ق، الأسماء و الصفات، بیروت، دار الجیل.

- عمید، حسن، بی‌تا، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر.
- فرمانیان، مهدی، ۱۳۸۲، «مدخل اهل سنت از دانش‌نامه دین»، هفت آسمان، ش ۱۷، ص ۲۵۷-۲۷۰.
- محمود، احمد بکیر، ۱۴۱۱ق، المدرسة الظاهرية بالمشرق والمغرب، بیروت، دار قتیبه.
- مرعشلی، یوسف عبدالرحمن، ۱۴۲۷ق، نثر الجواهر والدرر فی علماء القرن الرابع عشر، بیروت، دار المعرفه.
- مظفر، محمدحسن، ۱۳۹۳، درآمدی بر مبانی و روش‌های جریان ظاهرگرا، رساله دکتری، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- معین، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ معین، چ ششم، تهران، امیرکبیر.
- مقربزی، احمدبن علی، ۱۴۲۲ق، امتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، تحقیق محمد عبدالحمید النمسی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مهاجر، ابو عبدالله، بی‌تا، رسائل من فقه الجهاد، بی‌جا، بی‌نا.
- مهدوی، مصلح‌الدین، ۱۳۸۶، اعلام اصفهان، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- نیشابوری، فضل‌بن شاذان، بی‌تا، الايضاح، تحقیق سیدجلال‌الدین حسینی، ارموی، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.

